

# بازتاب گیاهان و درختان در شعر محلی کهگیلویه و بویراحمد

جلیل نظری<sup>۱</sup>

علی پیروزه<sup>۲</sup>

## چکیده:

در ادبیات فارسی و ادبیات لری به‌عنوان یکی از شعبه‌ها یا هم‌ریشه‌های این زبان، از قدیم توجه و استفاده از عناصر طبیعت رواج گسترده‌ای داشته‌است. مطالعه و بررسی ادبیات قوم لر اعم از شعر و نثر نشان می‌دهد که عناصر طبیعی و مناظر و مضامین حاصل از آن‌ها بیشترین کاربرد را در سروده‌ها و نوشته‌های این قوم دارد. این عناصر شامل کوه‌ها، جنگل‌ها، درختان، گیاهان، برف، باران و... می‌شوند و به همان سادگی و بی‌پیرایگی طبیعت در شعر شاعر لر بازتاب یافته است.

در این میان درختان و گیاهانی هستند که در بازتاب دادن این نگاه نوستالوژیک و احساسی نقش پررنگ‌تری را بازی می‌کنند. از این منظر گیاه معطر چوبل بیشترین تأثیرگذاری را در بیان رابطه عاشقانه‌معاشیق دارد. کاربرد درخت بلوط در شعر لری نشان دهنده‌ی استقامت و نیرومندی افراد این قوم دارد و نماد عزت و افتخار قوم لر است. درختانی مانند چنار و بید به خاطر سایه‌ی دلکش و آرام‌بخش آن‌ها مورد توجه هستند. درخت‌بوته‌ای بنگرو نماد بی‌ارزشی و بی‌فایده‌گی در شعر لری به حساب می‌آید.

**کلیدواژه‌ها:** عناصر طبیعت، گیاهان و درختان، شعر محلی کهگیلویه و بویراحمد، ادبیات قوم

لر

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یاسوج.

## ۱. مقدمه

خداوند عالم سرنوشت آدمی را آن‌گونه رقم زده است که در دامان طبیعت رشد کند و از مواهب آن بهره‌مند شود. این مظاهر طبیعی به‌عنوان نعمت‌های الهی در خدمت انسان قرار دارد تا از آن نیازهای خویش را برآورده سازد و این امر باعث ادامه حیات و بقای انسان باشد. انسان‌ها از عهد باستان تا به امروز طبیعت را مقدس می‌شمردند و تکریم می‌کردند و اثرات شفابخش آن را بر انواع ناخوشی‌های جسمی و روحی خود می‌آزمودند. پاس‌داری و نگهداری از طبیعت و زیست‌گاه انسانی در میان ایرانیان در گذر هزاران سال وظیفه‌ای بزرگ و مقدس به‌شمار می‌آمده است. بسیاری از باورها، آیین‌ها و جشن‌های ایرانی برگرفته از پدیده‌های طبیعی پیرامون مردم این مرز و بوم بوده است. در «اوستا» کتاب مقدس و کهن ایرانیان بیشتر از هر چیز به پدیده‌ها و آثار طبیعی چون: خورشید، ماه، ستارگان، دریاها، جانوران، گیاهان، زمین، آسمان و... اشاره شده است.

کهگیلویه و بویراحمد استانی است با مساحت ۱۶۲۶۴ کیلومتر مربع که در جنوب غربی ایران واقع شده است. طبق آخرین سرشماری ۶۵۸۶۲۹ نفر در این استان زندگی می‌کنند. مردم این استان با گویش لری صحبت می‌کنند. قرارگرفتن بخشی از ارتفاعات زاگرس میانی در این استان موجب پیدایش کوه‌های مرتفع و دره‌های بسیار زیبا و پرآبی شده که طبیعتی بکر و بی‌نظیر را آفریده. بلندترین این ارتفاعات قلّه معروف دنا در شمال شهر سی سخت است.

«آن‌گونه که در غرب نقّاشان ناتورالیست با الهام از کوه و جنگل برای آشتی انسان و طبیعت، تابلوهایی بدیع خلق کردند، شعر بومی کهگیلویه و بویراحمد نیز تمام واژه‌هایش را از طبیعت می‌گیرد. دلیل این ویژگی شاید عقب‌افتادن از قافله تکنولوژی و دسترسی نداشتن به مواهب آن باشد. انگلی که منتقدان نام آن را آناکرونیسم (واپس‌گرایی) نهاده‌اند. دلیل آن هر چه باشد، هرگز نمی‌تواند به شعر شکوهمند کهگیلویه و بویراحمد خللی وارد کند.» (بهرامی، ۱۳۹۰: ۱۱۲)

گل‌ها، گیاهان و درختان به طرز حیرت‌آوری در همه سطوح زندگی فرهنگی و اجتماعی و همه لایه‌های خودآگاه و ناخودآگاه ذهن، زبان و جان آدمی حضور دارند. «ارسطو می‌گوید: گیاه همچون حیوان دارای حیات است با این تفاوت که حیات حیوان آشکار و حیات گیاهان نهان است.» (به نقل از: خاک، ۱۳۸۸: ۲۱)

قدرت خالق یکتا در گیاهان و درختان به روشنی قابل مشاهده است: «چنان که به نظر می‌آید، قدرتی عظیم‌تر و نیرویی فوق‌العاده‌تر را می‌بینیم، همان نیرویی حیاتی که از طرف خداوند در بذر نهال دمیده و آن را تبدیل به درختی تنومند و زیبا می‌کند. انسان با شناختن قوانین طبیعت، آثار و خواص موجودات گوناگون از آن‌ها برای بهبودی وضع زندگی استفاده می‌کند.» (همان)

درخت نماد عشق ایرانی است و حضورش در پهنه ادبیات فارسی نه تنها گسترده است، بلکه به آن زیبایی و جلایی خاص داده است. بی‌دلیل نیست در سرتاسر تاریخ شعر فارسی، عباراتی چون «درخت مهربانی، درخت بیداری، درخت معرفت، درخت کیهانی، درخت جاودانه و... را مشاهده می‌کنیم؛ آن‌طور که در «ویس و رامین» اسعد گرگانی بارها چنین می‌خوانیم:

تورا در دل درخت مهربانی      به چه ماند؟ به گلزار خزانگی

مرا در دل درخت مهربانی      به چه ماند؟ به سرو بوستانی

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۲۶۷)

این توجه به درخت در ادبیات فارسی ریشه در این دارد که در فرهنگ و باور ایرانی درخت نمادی مینوی و بهشتی است، زیرا ریشه در خاک دارد؛ اما رو به آسمان قد می‌کشد، شاخه‌هایش همواره رو به بالاست و این خود می‌تواند نشانه‌ای از روح تشنه انسان در رسیدن به خداوند باشد. ای بسا از همین‌روی باشد که در این ادبیات، درخت و به تبع آن باغ و بوستان محل رسیدن به معشوق و همانا تداعی‌کننده وصال است.

در ادبیات قوم لر نیز هر گیاهی قداست و ارزش خویش را دارد. بسیاری از گیاهان و گل‌های وحشی و طبیعی، خوراکی و دارویی‌اند و به طرق مختلف از آنها استفاده می‌شود که این بر ارزش و اهمیت آنان در چشم مردم افزوده‌است. این گیاهان نه تنها در زندگی بلکه در شعر محلی شاعران طبیعت‌دوست این دیار، نمایشی ماندگار یافته‌اند.

## ۲. درختان و گیاهانی که در شعر قوم لر از آن‌ها یاد شده است

### ۲.۱.۱. اوریشم (آویشن)

یکی از گیاهان محبوب در ادبیات و فرهنگ کهگیلویه و بویراحمد، آویشن کوهی است. مردم به این گیاه به دلیل طعم و عطرش علاقه دارد. مردم این منطقه از قدیم‌الایام نیز به خواص دارویی این گیاه آشنا بودند و از آن در درمان بیماری‌ها استفاده می‌کردند.

تشبیه اندام‌های معشوق به گیاهان کوهی ریشه در نوع نگرش شاعران لر دارد. در بیت زیر شاعر، زلف یار را به آویشن، چشمان وی را به نرگس تر و تازه، لبانش را به آب زمزم و ابروانش را به روز قیامت تشبیه نموده است. شاعر عاشقِ لر که در توصیف یار و معشوق خویش به دنبال واژه‌هایی است که نهایت زیبایی را در ذهن و زبان متبلور کند، چیزی زیاتر از آویشن کوهی با برگ‌های ریز و خوش‌عطرش برای زلف یار نمی‌بیند:

زُلفِ آوریِشِمِه خُوم، چِشَمِ نرگسِ تَر  
لَوِیلتِ آو زُمزِمِه، بُرگتِ روزِ محشَر

(بهرامی، ۱۳۹۰: ۶۵)

zolfet owrišimə xom češmet nargesə tař

lowyalet ow zamzame borget ruze mahšar

معنی بیت به فارسی:

«گیسوانت برای من، معطر به زیبایی آویشن و چشمانت به طراوت و تازگی گل نرگس، لب‌هایت به زلالی آب زمزم و ابروانت همانند روز محشرند.»

شاعر معشوقی را در ذهن تداعی و توصیف می‌کند که ابروان وی را به آویشن و گیسوان بافته‌اش را به گیاه چویل تشبیه نموده است، زیرا با نگاه واقع‌گرای خویش نمی‌تواند خصوصیتی بهتر از این برای وی پیدا کند که هم زیبایی معشوق را جلوه نماید و هم توصیفی جهت تسکین خویش از یار داشته باشد:

بُرگِشِ آوریِشِم، پَهَلِشِ چویلِه  
یارگم بیراحمی، عشقم ایلِ ایله

(همان: ۶۷)

borglaš owrišemə pahlales čavilə

yaracom beyrahmayi ešqom ila-ilə

معنی بیت به فارسی:

«محبوب و یار من از ایل بویراحمد است (خود شاعر-عاشق- و از ایل باشت و باوی است)؛ که ابروانش به زیبایی آویشن و گیسوان بافته‌اش همانند شکوفه‌های چویل است.»

## ۲.۲. بادام و بن (بنه)

از دیگر درختانی که در شعر قوم لر از آن‌ها استفاده شده است، دو درخت بادام کوهی و بن یا بنه را می‌توان نام برد. در فرهنگ معین درباره درخت بنه آمده است:

«درختی است مانند پسته معمولی که آن را پسته وحشی هم گویند. بلندی‌اش تا چهار متر می‌رسد. گل این درخت به رنگ قرمز است که از آن در رنگری استفاده می‌شود. از پوست این درخت ماده- ای به دست می‌آید به نام سَفَز؛ از این رو به آن درخت سقز هم می‌گویند.» (معین: ذیل بنه)

وَرْدِ گِلِ سَائِي بَنِ گِلِ رَهْتِه وَ بَائِمِ وَ هِگَرُمِ بَرَنو بَلَنَدِ رَهْيَلِه پِيائِمِ

(بهرامی، ۱۳۹۰: ۷۴)

Vordə gol sayey banə gol rahtə va bayom

Vahgerom bernow beland rahyala : bepayom

معنی بیت به فارسی:

«منزل و خانه‌ی یارم زیر درخت بنه است و یارم رفته در طبیعت بادام برچیند و من برنوی بلند را بردارم و تا رسیدن او به منزل از او پاس‌داری کنم.»

درخت بنه و شیرۀ آن در شعر محلی توصیف زیبا از عاشق و معشوق است. عاشق برای کوه چنان ارزش قائل است که معشوقش را به آن قسم می‌دهد که تا ابد کنار هم باشند و هیچ‌گاه هم را فراموش نکنند و این با هم بودن را به عناصر طبیعت، چون درخت بنه و شیرۀ و شهد آن مانند می‌کند که به سختی از هم جدا می‌شوند:

تَنه دَامِ تَيْتِ گُه تَنه دَامِ لِيَرَه تَا وَ يَكِ دِلِ نَكْنِيْمِ چِي بَنِ وَ بَرِيَرَه

(همان: ۶۷)

tena: dama titekoh tena: dama liza:

ta va yac del nacanim Ći ban vo beriza:

معنی بیت به فارسی:

«تو را به عظمت و احترام کوه‌های تیت‌گه و لیزه قسم می‌دهم، بیا تا هر دو مثل درخت بنه و شیره و شهد آن، هیچ‌گاه از هم جدا نشویم و همیشه کنار هم بمانیم»  
زندگی ایلی و تعلق خاطر به درخت و طبیعت یکی از مضامینی است که در شعر شاعران این دیار تبلور یافته و جدایی از آن‌ها را باعث افسردگی روحی و روانی می‌دانند. شاعر از بلایای زندگی شهری و فاصله گرفتن از عناصر زیبای طبیعت به ناله آمده که از زندگی شهری متنفر است و قسم می‌خورد بدون طبیعت پاک درختان کوهی و... دق مرگ شده و می‌میرد:  
چه وری مومنه که وِسامه مینی خاک غریب؟  
به خدا! بی بن و گهزیر و کنار ایمیرم

(همان: ۲۸)

Će va rim uma: cə veysamə meni xacə ȳarib

Ba xođabi ban-o kohzir o kenar imirom

معنی بیت به فارسی:

«خدایا! چه بلایی بر سرم آمده که در این شهر، غریب مانده‌ام؟ می‌دانم که بدون بنه و کھزیر (انجیرکوهی) و میوه کنار خواهم مرد.»

### ۲. ۳. باوینه (بابونه)

گیاهی است کوچک که معمولاً در کنار جاده‌ها، چمن‌زارها و زمین‌ها می‌روید. این گیاه بویی معطر دارد و ساقه آن به رنگ سبز مایل به سفید و گل‌های آن با وسط سفید در اطراف و گلبرگ زرد است. این گیاه خواص درمانی فراوانی دارد.

بازتاب گیاهان و درختان در شعر محلی کهگیلویه و بویراحمد ۱۰۱

یکی از گیاهانی که شاعر لر آن را به زلف یار تشبیه می‌کند، بابونه است. شاعر گیسوان یافته یار را به گیاه بابونه و ابروان وی را به خوشه گندم مانند کرده و سپس از کاربرد رنگ زرد گندم از سینه‌ریز یار، بهره برده است:

پهللت باوینسه‌یه، بُرگت خوش گندم      سینه‌ریزت گندمه، داسی وُش بُوندُم

(مبارکی، ۱۳۹۰: ۲۲)

Pahlalet bavınaya: borget xuš gandom

sina:-rizet gandum dāsi vaš buvandom

معنی بیت به فارسی:

«گیسوانت مانند گل بابونه و ابروانت چون خوشه‌ی گندم هستند و سینه‌ریزت به زردی خوشه‌های گندم‌اند که آماده‌ی برداشت با داس هستند.»

## ۴.۲. برنجاس

گیاهی است با گل‌های زردرنگ که در فصل بهار رویش و در فصل تابستان گل‌دهی دارد. این گیاه نیز از قدیم نزد مردم این دیار، از شهرت و اعتبار بالایی برخوردار بوده و از خواص درمانی بسیارش (از جمله برای سلامت روح و آرامش روان)، استفاده می‌شده. هم‌چنین به صورت سنتی به-عنوان مرهم برای زخم‌ها کاربرد داشته‌است.

معمولاً در شعر لری چهره نحیف عاشق را به گیاه برنجاس تشبیه می‌کنند:

غرگروهته جونمه دهم نیگره داس      تیلم می تیخین، رنگم می برنجاس

(همان: ۷۳)

γar gerohte ĵunema dahsom nigrə dās

tiyalom mey tepə xin rangom mey berenĵās

معنی بیت به فارسی:

«غم و نگرانی تمام وجودم را فرا گرفته است، دست‌هایم نیز توان گرفتن داس را ندارد، چشمانم به سرخی قطره‌های خون، قرمز شده و رنگ و رویم به زردی و غمگینی برنجاس (گیاهی تلخ و دارویی) شده است.»

شاعر از دست روزگار بسیار نگران و شاکی است. از فاصله گرفتن با زندگی ایلی و نبودن در دامان طبیعت به ستوه آمده است و چهره نحیف و مشوش خویش را به گیاه برنجاس تشبیه نموده که دیگر نای زندگی کردن ندارد.

شاید زندگی شهرنشینی و مصنوعی و ماشینی بودن کارها، شور و شوق کار را از شاعر گرفته است و خود را چنان ضعیف و ناتوان می‌بیند که چشمانش به جای اشک، خونی و قرمز شده‌اند و رنگ و رویش چون گیاه برنجاس که تلخ و زردرنگ است، زرد شده و دیگر نای هیچ کاری را ندارد. شاعر گیاه معطر و در عین حال تلخ و دارویی برنجاس را متناسب با وضع بدن خویش که بسیار نحیف شده به کار برده است.

فریدون داوری در بیت زیر تعلق خاطر خود را به گیاهان طبیعی مانند آویشن و برنجاس نشان می‌دهد:

نیرۆم و گه دنا بعی ایل احساس  
نسل آوریشم و سس، خشک وایی برنجاس

(داوری، ۱۳۸۲: ۱۲۱)

Niravom va koh dena baya ilə ehsas

Naslə owrišom vase:s xošk va-bi berenjās

معنی بیت به فارسی:

«بعد از اشعار ایل احساسم دیگر به کوه دنا نخواهم رفت؛ چرا که گیاه آویشن دیگر در کوه از بین رفته و گیاه برنجاس نیز خشک و نابود گشته‌اند.»

## ۵.۲. بلوط

در استان‌های لرنشین از جمله کهگیلویه و بویراحمد، بیشترین پوشش گیاهی را بلوط تشکیل داده. بلوط بخشی از تاریخ و فرهنگ این دیار شده و گویی با هویت این مردم عجین شده‌است.



درختان بلوط در استان کهگیلویه و بویراحمد، از دیرباز نه به عنوان یک درخت بلکه عضوی از زندگی مردم این دیار بوده تا جایی که سایهٔ این درخت، سقف خانهٔ آن‌ها و ثمرش، کَلگ قوت لایموت و برگ و شاخه و همیزمش مایحتاج زندگی این مردم بوده است.

عشق و علاقهٔ فراوان به درختان خاصه بلوط، چنار، بید و... ریشه در فرهنگ مردم این سرزمین دارد تا جایی که در بعضی از روستاهای استان، هنوز نه تنها هیچ آسیبی به درختان نمی‌رسانند، بلکه درختان بلوط به عنوان عنصر زنده‌ای از نمای بیرون ساختمان‌ها می‌باشند. در پیاده‌روها و بلوارهای اصلی بعضی از شهرها و روستاها، درختان بلوط، چنار و بید بخشی از زیبایی‌ها و نمای این سازه‌های معماری جدید را شکل داده. در بعضی از دیوارهای خانه نیز هنوز این درختان بلوط زنده وجود دارند که در کنار آن‌ها، دیوارهای منزل ساخته می‌شوند به طوری که سایه‌سار حیاط حیات این مردم، درخت بلوط است.<sup>۴</sup>

بلوط از انواع درختانی است که در شعر محلی استان به مثابهٔ نماد فرهنگ و زندگی ایلی است:  
دار بلی سی قوم لُر؛ دَی و بَو و یارِه هر لَسی سَیلش کَنی، نقش ایل داره

(نگارنده)

dar bali si qowmə loʃ dey vo bow vo yarə

har lati seyleš keni naqšə ila darə

معنی بیت به فارسی:

«درخت بلوط برای قوم لر، به مثابهٔ مادر، پدر و دلدار می‌باشد و از هر طرفی که به آن نگاه کنی، اثر و نقشی از زندگی ایلیاتی قوم لر را در شاخه و برگ و میوهٔ آن خواهی دید.»  
درخت بلوط نماد برکت، قناعت و ساده‌زیستی قوم لر است. از آنجا که در روزگاران متمادی، کمبود مواد غذایی به خصوص در مناطق دور و کوهستانی بیداد می‌کرد، نگاه به بلوط و دعاکردن برای به ثمر نشستن آن بوده در شعر لری نمود یافته:

شاه بَلِیْطُم بِگِرِه، کُر بَلُم بِزایِه و دوپی یَخْرُم وائِم وِزایِه

\* نانی که از میوه‌ی بلوط درست می‌شود.

\*\* از جمله در روستای دِه‌برآفتاب، پانزده کیلومتری یاسوج.

(منسوب به خداکرم خان بویراحمادی)

Šahbalitom begerə kor-balom bezayə

calg o duyi bexarom vayom varayə

معنی بیت به فارسی:

«آرزویم این است که شاه بلوطم به ثمر بنشیند و بزسیاه‌رنگ و بز بل\* گوش‌دراز من بزاید و من کلگ و دوغی بخورم و همین برایم کافی است.»  
کلگ که از بلوط گرفته می‌شود با دوغی که از شیر بز گرفته می‌شود، غذایی مورد علاقه‌ی مردم استان در گذشته بوده‌است و هنوز هم مورد علاقه‌ی ایل به خصوص افراد مسن می‌باشد.  
بنابر آن چه گفته شد، بلوط بیشترین حضور را در زندگی قوم لر دارد.

## ۶.۲. بَنگَرُو

درختچه‌ای است با گل‌هایی شبیه سنبل و بوی نسبتاً تند و زننده که در نواحی مختلف استان می‌روید و نماد بی‌ارزشی و بی‌فایده‌گی است:

بِگْ گَرْمِی گَرْمَسِیر، چَقَمِیر مَلِیلِه  
بُو نَهَام وَ بَنگَرُو مَر گَهْتَم چَوِیلِه

(منسوب به خداکرم خان بویراحمادی)

bego garmey garmasir čeqayař malilə

bu naham va bangaru mař gohtom čavilə

معنی بیت به فارسی:

«به دلدارم بگو که گرمای گرمسیر چنان داغ و جان‌سوز است. من را بگو به خیال این که بَنگَرُو مثل چویل است، او را بو کردم.»

به نظر می‌آید که این بیت مربوط به زمانی بوده که عطرافشانی گیاهان سردسیری به‌خصوص چویل، در اوایل بهار به اوج خود رسیده‌بود ولی به ناچار می‌بایست کشاورزان جهت برداشت غلات به

---

\*.بل واژه‌ای است که از کلمه‌ی بلند و به معنی دراز و بلند گرفته شده است.

گرمسیر می‌رفته‌اند و به همین دلیل و به جهت تسکین قلب خویش و فاصله گرفتن از رایحهٔ چویل، اجباراً بوی تلخ و ناخوش بنگرو را استشمام می‌کند و آن‌را با چویل مقایسه می‌نماید.

## ۲.۷.۲. بید

هر چند بید در ادبیات فارسی نشانهٔ بی‌بری و بی‌حاصلی است، در شعر لری، بید به دلیل تناسب اندامش و هم‌چنین شباهت آن با زلف معشوق، قامت او را تداعی می‌کند که عاشق با دیدن آن دل از دست می‌دهد:

سَرِ چِشمِی اَو بِدَک دِیْم تَرِ بِیسی      دَهِسُم رَه وَ گَرَدَنِش مَر گُهِتُم تِ بِیسی

(منسوب به کامحمد علی زاده)

sarə čəšmey owbedac diđom tara biđi

dahsom ra va gardaneš mar gohtom te biđi

معنی بیت به فارسی:

«در کنار چشمهٔ او بدک شاخهٔ بیدی تر و تازه دیدم، دست در گردنش آویختم و خیال کردم که تو

هستی.»

معمولاً هر کس به آب چشمه‌های محلّ زندگی خویش دل بسته و آب آنها را بهترین و حتی شیرین‌ترین آب دنیا می‌انگارد. در مناطق پرچشمهٔ استان، هرکس خاطراتی با ارزش در کنار این چشمه‌ها دارد و شاید اولین بار معشوقشان را کنار چشمه دیده و به او دل بسته‌اند. بید و چشمه جایگاهی برای آسودن و تفریح به حساب می‌آمد و از همین‌روی خاطر چنین جایی می‌توانست محلی برای دیدار عاشق و معشوق ایللیاتی‌ها باشد:

چِشمِهُ رِیَزَرَنَهِ، بِیسی وَ سَرِیْنِش      دُهِدَرِی زِرِش وَ خَو، کِری وَ کِمِیْنِش

(منسوب به خداکرم خان بویراحمدی)

čəšmayə rizə rana: biđi va sarineš

dohdaři zereš va xow keři va camineš

معنی بیت به فارسی:

«چشمه ریزرَنه\* و درخت بیدی در سایه‌سار آن قرار دارد. که دختری زیباروی در زیر آن خوابیده است و پسری عاشق در کمین و شکار اوست.»

بید از درختانی است که در ادبیات فارسی نماد عشق بدون شادی است؛ اما شاعر لر از درخت بید به عنوان محلی امن و سایه‌سار عاشق و معشوق استفاده نموده‌است؛ چرا که درخت بید اگرچه بی‌ثمر، همیشه سرسبز و سایه دار است.

برگ‌ها و شاخه‌های درخت بید در شعر لری، نماد پیوستگی عاشقانه عاشق و معشوق است که سایه‌اش چنان آرامشی به شخص می‌دهد که کمتر در ادبیات این قوم می‌توان نظیرش را یافت:

سایه سه چی خَشه؛ رَز و بیئی و گردو  
چِ خَشه نازِ دوورِ مینِ حَجَلَه‌ی نُو

(منسوب به خداکرم خان بویراحمدی)

Sayayə se či xašə raz o biđo gerdu

če xašə nazə duvar menə hejlaye nu

معنی بیت به فارسی:

«سایه سه درخت، رَز و بید و گردو خوشگوار است و ناز و نجوای دخترکان نوعروس در حجله‌ای تازه خوش است.»

معمولاً در این منطقه، هرجایی که چشمه‌ای از دل زمین نشو و نما کرده، کنار آن درخت بیدی روییده است که نشان از پیوندی عاطفی و حتی عاشقانه میان آنها دارد و شاید همین دلیلی ضمنی برای محل قرار امن و به هم رسیدن عاشق و معشوق باشد.

## ۲.۸.۸. تاگ

در بیت زیر، شکاف‌های راه مال‌روی صعب‌العبور رَگ‌دو تداعی کننده شکاف‌های بین عاشق و معشوق است. نوای واژه تَرَک تَرَک بیان‌کننده خستگی و ترک خوردن پاها و شکستن کمر عاشق با دیدن وُرد (بُورد) معشوق است. راوی به رَگ‌دو رسیده‌است و از آن بالا به درختان تاگ می‌نگرد. بین

\* چشمه‌ای در منطقه‌ی بید سردرزه یاسوج

بازتاب گیاهان و درختان در شعر محلی کهگیلویه و بویراحمد ۱۰۷

تاگ‌ها، تاگی تومند پیدااست که خانه یار زیر سایه آن درخت است. شاعر با دقت بر تومندترین تاگ، رندانه از بلندقامتی و ابهت یار سخن می‌گوید:

رَگِ دُو تَرک تَرک تَاگِ گِلیش دِیـا رِه  
جَو نَمـو تَاگِ گِـو پِنشِین یـا رِه

(منسوب به کامحمد علی زاده)

rage du tarç-tarac tağaləš deyarə

junomow tağə gapu benešine yarə

معنی بیت به فارسی:

«درختان تاگ (گیلاس کوهی و با طعمی گس و ترد) در شکاف‌های رگ‌دو (راه مال‌روی صعب- العبوری در باشت و باوی) پیدايند. بنازم به آن تاگِ تومند که جایگاه (نشیمن‌گاه) یار است.»

## ۹.۲. چنار

انسان‌ها آرامش و آسایش زندگی را در وجود عناصر طبیعت می‌دانند. این چنین است که هر وقت غمی وجودشان را فرا می‌گیرد، فوراً به سراغ درختانی می‌روند که سالیان سال به آن‌ها خاطره دارند و با دیدن و یا یادآوری تصویری در ذهن خود، به آرامش می‌رسند:

چنارِ دَری قنات، نازلِ سَله‌ریز  
وَ دایِ خُمِ بَرَسین، غَمِ کِرده سَرریز

(به نقل از بهرامی؛ علی‌زاده، ۱۳۹۰: ۶۴)

čenarə darey qanat naralə salahriz

va dayə xom berasin γamom cerdə sařriz

معنی بیت به فارسی:

«چنارِ دَره قنات\* و انارهای سَله‌ریز† به کمک و یاری من بیایید؛ زیرا که غم سراسر وجودم را پر کرده است.»

\* مکانی در سردسیر باشت و باوی

† انارستانی در سردسیر باشت و باوی

## ۱۰۲. چویل

گیاهی است سبزرنگ، کمی مایل به تیره، خوش‌عطر و بو، دارای برگ‌هایی شبیه به گیاه خوراکی شوید و رازیانه از تیره‌ی چتریان با برگ‌های کشیده‌تر و ساقه‌ای ترد و بسیار لطیف که در روزهای نخستین شکفتن و رویش، برآمده از غلافی سفیدرنگ که سبزی آن را زیباتر نمایان می‌کند.

این گیاه در کوهستان‌های برف‌گیر و سرسبز مناطق مختلف استان (بیلاقات در ارتفاعات)، در فصل بهار و اوایل اردیبهشت با ذوب‌شدن نخستین توده‌های برف از روی زمین و صخره‌ها و هم‌زمان با رویش گیاهان خوراکی کوهی از جمله: قارچ، تره، بن‌سرخ (لیژک)، بیلهر، پرموسیر، اووندول، گنبو و... رویش خود را آغاز می‌کند و معمولاً پس از رویش، عمر آن از یک ماه تجاوز نمی‌کند.

چویل؛ لطافت و زیبایی خود را هم‌چون عروسی سبزپوش در آغاز رویش نخستین گیاهان از دل طبیعت خدادادی به تماشای صخره‌های سخت و کوهستان‌های پر از رنگ و بوی خوش دیگر گیاهان می‌گذارد. جالب این‌که در هنگام رویش این گیاه، می‌توان از چند متری عطر و بوی خوش و بی‌مانند آن را به مدد نسیم روح‌نواز کوهستانه خوبی حس کرد. چویل در فرهنگ و زندگی مردم این دیار و نیز در ابیات و اشعاری تغزلی محلی (که در ادامه خواهند آمد) به‌عنوان نماد سرسبزی و خوش‌بویی جایگاه ویژه و کم‌نظیری دارد. چویل؛ مظهر طراوت، لطافت، عطرآگینی، و گیاهی خاص و کمتر دست‌یافتنی و دور از چشم اغیارمی‌باشد.

چویل؛ گیاهی است معطر، به گونه‌ای که اگر شاخه‌ای (به شکل تر یا خشک) کوچک از آن در فضای یک ساختمان قرار گیرد، عطر آن به خوبی همه‌ی فضای خانه را دربرمی‌گیرد. عطر دل‌انگیز چویل بهانه‌ای است تا آنان‌که این گیاه سحرانگیز را برای یک بار هم دیده‌اند و عطر آن در خاطره‌شان باقی مانده است را به دامن پرمهر طبیعت بهاری در مناطق سردسیری بکشاند و از آن‌جا که گیاه چویل، بهترین ماده برای تولید عطرهای طبیعی و حتی کرم‌های طبیعی به شمار می‌آید. متأسفانه نسل چویل نیز مانند سایر گیاهان خوراکی و دارویی سردسیری به دلیل مصرف بی‌رویه و عدم وجود برنامه‌های حفاظتی مناسب، رو به نابودی است، طوری که روزگاری خواهد آمد که فقط در چنین پژوهش‌ها و یا کتب زیست‌محیطی تصویر و نامی از آن‌ها باقی خواهد ماند.

چویل؛ گیاهی است که از قدیم‌الایام پیوندی ناگسستنی با مردم این دیار داشته و دارد. معمولاً در فصل بهار در اکثر خانه‌ها بر در و دیوار آویخته شده و در بیشتر خوراکی‌ها و مراسم خاص، آن را برای

خوشبو بودنش استفاده می‌کنند. به عنوان مثال مردم در فصل بهار زمانی که کشک تولید می‌کردند، آن‌ها را بر روی چویل تر و تازه قرار می‌دادند. در مواد لبنی مختلف هم برای معطر کردن و هم جلوگیری از فاسد شدن آن‌ها چویل خشک شده و در فصل بهار تر می‌ریختند.

پربسامدترین و محبوب‌ترین گیاه در اشعار محلی کهگیلویه و بویراحمد، چویل است. در شعر بومی این دیار، هیچ واژه‌ای چون چویل، بر روح و روان شاعران گذشته و حال سایه نیفکنده است. این گیاه افسون‌کننده آن‌چنان جایگاهی در فرهنگ جمعی لرها پیدا کرده که می‌توان ادعا کرد که از گیاه بودن فراتر رفته و به پدیده‌ای اسطوره‌ای بدل شده است. شاعر شیدای لر در هر فرصتی عشق پاک و بی‌ریای خود را با عطر روح‌انگیز چویل آکنده است.

یکی از کاربردهای چویل در شعر شاعران استان، تشبیه معشوق به گیاه چویل می‌باشد:

چویلِ بَنَه‌بَنَه خَرکولش و مازَه      نَمِ نولِی ایکنه مَی عروس تازه

(همان: ۱۱۴)

čavil bena: -bena: xarkuleš va maza:

nam nuli i-ken mey arus taza:

معنی بیت به فارسی:

«بوته‌های چویل پرپشت و انبوهشان بر فراز کوه، هم‌چون نوعروسی هستند که با ناز و عشوهِ طنازی

می‌کنند.»

دیدار معشوق همیشه برای عاشق، پر از هیجان و شوق و ذوق بوده است. این گیاه خوشبو و زیبا که در کوه‌های استان و به خصوص دنا به فراوانی می‌روید، در اشعار شاعر لر همراه با نام کوه دنا و دیگر کوه‌ها به کار می‌رود:

کیفِ گلِ گَره‌تِمه تا بِرِیم ایلش      جونمَ مازَی دنا، جونمَ چویلش

(همان: ۶۸)

ceyfə gol gerohtemə ta bereyma ileš

junemow mazey dena junemow čavileš

معنی بیت به فارسی:

«شوق دیدار یار دارم پس بیاید به ایلش برویم، جایی که بلندای دنا و زیبایی چویش هر کسی را به وجد می‌آورند.»

یکی دیگر از کاربردهای چویل که بسامد نسبتاً بالایی دارد، تشبیه زلف یار به گیاه چویل است. در این مورد معمولاً زلف انبوه و پرپشت معشوق را به گیاه چویلی که گاهی بر آن شبنم نهاده و گاهی به در حجاب بودن گیسوان یار تشبیه نموده‌اند:

زُلفِ یازمِ کِپکه دَهِسَ هم نَهایِه مَی چویلِ دیمَی دنا، شونَم وش نَهایِه

(منسوب به خداکرم خان بویراحمدی)

Zolfə yarom kepacə dahsa ham nahayə

Mey čavil dimey dena šownamaš nahayə

معنی بیت به فارسی:

«گیسوی دلدارم همانند خرمنی پرپشت و در هم فشرده است و گویی مانند چویل دامنه‌های دنا، شبنم بر آن‌ها افشاندند.»

در این بیت، زلف یار به جهت آشفتگی و تنیدگی چون بوته‌ای چویل است که قطرات شبنم صبحگاهی چون الماسی درخشان بر روی آن‌ها گل افشانی می‌کند.

چویلِ بَنه بَنه وَ بازارِ سرپوش دویِ دَهدَر بَگَه و کَس نَگری گوش

(بهرامی، ۱۳۹۰: ۱۱۳)

čavil bena:-bena: va bazar sar -puš

dowyi dohdara: bego va cas nager guš

معنای بیت به فارسی:

«گیسوان دختر همانند بوته‌های چویل در حجاب‌اند. به مادر دختر بگویند که به حرف کسی گوش نکنند.»

خالق روی زمین؛ خُم چویلِ داژم گَر بُرگِش عنبره، سی زلفِ یازم



(منسوب به خداکرم خان بویراحمدی)

Xāleqə ruyə zamin xom čavila dərom

Gero borgeš anbare: si zolfə yərom

معنای بیت به فارسی:

«آفریدگار هستی بخش، چویل را از آن من و شاخ و برگ هایش را عنبرافشان گیسوان یار(دلدار)

کرده است.»

شاعر لر حَتّی زمانی که چویلی تازه و سبز، دیگر در این موقع از سال وجود خارجی ندارد و موسم اتمام بهار است، دوست دارد دسته‌ی چویلی معطر به معشوق هدیه دهد. از این رو از چویل پیر می-خواهد به خاطر عشق و علاقه‌ای که به محبوبش دارد، مقداری سبز شود و بویی تازه کند تا برایش ببرد و حالش را تازه کند:

وَ چویل محض خاطرُم قدری بیه بو      گرمسیریم اؤمیه حالش تازه وابو

(همان)

va čavil mahz xaterom qadri beḏə bu

garmasirim umaḏə hāleš taza: vabu

معنای بیت به فارسی:

«ای چویل! به خاطر من مقداری عطرافشانی کن؛ زیرا محبوب من که از گرمسیر برگشته می‌خواهم

دلی تازه کند.»

چویل در بیت زیر بهترین هدیه‌ای است که توسط یکی از طرفین به طرف دیگر تقدیم می‌گردد:

چویل دَهَسَ کِئَم، مِئَم و کِنارُم      بووژُم وگرمسیر و خِذَمَتِ یارُم

(همان)

čavila dahsa kenom menom va cenərom

Buarom va garmasir va xezmatə yərom

معنای بیت به فارسی:

«چویل را دسته‌دسته کنم و آن را در دامنم بگذارم و برای دلدارم که در گرمسیر است برده و تقدیم کنم.»

چویل دَهس وِرگنم و دِندون کِنم پاک      بِنِمِش زَر سَرِیار، زُلْفِش نَگِرِ خاک

(همان)

čavila dahs varcanom va dendun kenom pač

Benemeš zer sarə yar zolfəš nagerə xač

معنی بیت به فارسی:

«چویل را با دست برمی‌کنم و با دندان آن را پاک و تمیز می‌کنم و سپس زیر سر دلدارم می‌گذارم تا هرگز گیسوانش گرد و غبار نگیرد.»

دَهسَه‌ی سَوزی چویل کَلّوسی و باشو      دامِشون بایِ شمال، مَ وِتِ نداشو؟

(بهرامی، ۱۳۹۰: ۱۱۷-۱۱۶)

dahsay sowz čavil calowsi va bašu

Damešun bayə-šamał ma vat nadaau?

معنی بیت به فارسی:

دسته‌ی سبز چویلی به همراه گلّوس (کرفس کوهی و بسیار معطر) به باد شمال دادم که برایت بیاورد، مگر آن‌ها را به تو نداده است؟

دَهسَه‌ی سَوزی چویل بَهْشُم و زَرآورد      دامِشون بایِ شمال، مَ سَیتِ نِیاورد؟

(همان)

dahsayə sowzi čavil bahsom va zaravord

Damešun bayə-šamał ma sit nayavord?

معنی بیت به فارسی:

«دسته‌ی سبزِ چویلی از کوه زراورد آماده کردم و برایت فرستادم، مگر به دست نرسید؟»  
دَهْسَه‌ی سَوزی چویل هم‌چو بیدِیونس      هَمَش دادمه گل، گل قَردمه نونس

(همان)

dahsay sowz čavil hamčo bið yunes  
hamaša daðema gol gol qardema nownes

معنی بیت به فارسی:

«دسته‌ی سبزِ چویلی به سبزی بیدِیونس\* به دلدار داده‌ام ولی او قدم را ندانست.»  
سفر شاعر از بیلاق به قشلاق و نگرانی‌اش به خاطر دوری از چویل نمی‌گذارد از حالی که در آن  
است، لذت ببرد. دلهره‌ی بی‌چویل زیستن در گرمسیر، لحظه‌های با چویل بودن را برای شاعر،  
بی‌مقدار و رنج‌بار کرده است. تفکری که بر غم گذشته و اضطراب آینده و از دست دادن حال،  
سماجت دارد:

وَ چویل تِ بو مِه، م وَ بو تِ سیروم      موسَم بو داینِت، م وَ گرمسیرم

(منسوب به خداکرم خان بویراحمدی)

va čavil te bu maðə mo va bu-te sirom  
mowsamə bu dayanet mo va garmasirom

معنی بیت به فارسی:

«ای چویل! من از بوی عطر خوش تو مست می‌شوم، دیگر نیازی به عطرافشانی نیست. زیرا که  
هنگام عطرافشانی تو در گرمسیر به سر می‌برم.» (عطرافشانی چویل در سردسیر و برداشت غلات  
گرمسیری هم‌زمان بوده است.)

شاعر خود را عاشقی می‌انگارد که معشوق و میش کوهی را دارای زیبایی‌های مشترکی می‌بیند و از  
گیاه معطر چویل، که بهترین هدیه‌ی بهاری است، می‌خواهد که جایی بسیار سخت بروید که یا به  
دست معشوقش برسد و یا میش کوهی آن را بخورد. انگیزه‌ی وصف‌ناپذیر شعرا در استفاده از عناصر

\*. مکانی در کهگیلویه

طبیعتی چون آهوان چنان شگفت‌انگیز و عاشقانه است که یار خویش را به آنان تشبیه نموده و این دو را در ردیف هم به شمار می‌آوردند:

وَ چویل تِ جَی دَرُو تا ناکس نَبینت      یا بِچَرِتِ میسِ کِهی یا یائِمِ بِچینت

(همان)

va čvil te jey darow tanacas nabinet  
ya bečaret mišə kehi ya yərom bečinet

معنی بیت به فارسی:

«ای چویل! تو جایی (مخصوص و سرسختی) سبز بشو، تا هر کسی (که قدر تو را نمی‌داند) تو را  
نچیند، بلکه آن جایی سبز شو که یا گوسفندکوهی تو را بچرد و یا معشوقم تو را بچیند و بو کند.»  
چویل چالی گرو نری کرده واچو      چویل بهرِ خمه گس ننه وری بُو

(بهرامی، ۱۳۹۰: ۱۱۳)

čvil čaley geru nari cerd vaču  
čvil bahr xema: cas nan vari bu

معنی بیت به فارسی:

«چویل موضع چالی گرو، به اوج رشد رسیده است. کسی حق ندارد چویل من را ببوید.»  
وابستگی به گیاه چویل نه تنها در هنگام زندگی، بلکه حتی بعد از مرگ، از نگاه شاعر لر فراموش  
نشده و چویل را رازی شگفت جهت تسکین روح و جسم خود در هنگام مرگ می‌داند و دوستدار  
کفن وی از چویل باشد:

آر مُردُم خاکم مکنین، بووئیم و شورُم      بی چویلش کن گفتم، بی برفش بشورم

(داوری، ۱۳۸۲: ۱۲۰)

Ař mordom xacom makenin buvarinom va šurom  
Bey čvileš kon cafanom bey barfeš bešurom

معنی بیت به فارسی:

اگر هر جای دیگر مُردم، مرا به خاک نسپارید! حتماً جسد مرا به شورم ببرید و با چویل آن مرا کفن کرده و با برف آن مرا تطهیر نمایید.

معمولاً رسم بر این است که بعد از مرگ عزیزان، دسته گل بر روی قبر آن‌ها گذاشته می‌شود. شاید تجسمی در باور مردم جهت تسکین باشد. در بیت زیر شاعر در درد دل خود از کوه دنا که منبع و محلّ رویش انواع گیاهان است، درخواست می‌کند که بعد از مرگش از معشوقش بخواهد دسته‌ی سبز چویلی را بر روی قبر او بگذارد، تا باعث آرامش وی گردد.

بَعی مرگ مو سفارش کن و یارم گُهِ دنا      تا بِنه دَهسی چویلی سر مزارم گُهِ دنا

(موسویان، ۱۳۸۰: ۱۴)

Baya margə mo sefareš kon va yarom koh-dena

Ta benə dahsey čavili sar-mazarom koh-dena

معنی بیت به فارسی:

«ای کوه دنا! بعد از مرگ من به یارم سفارش کن تا دسته‌ی چویلی روی قبر من بگذارد.»

در بیت زیر معشوق چنان زیباست که مجموعه‌ای از گیاهان که یار به آنان تشبیه می‌شد، اینک همه‌ی آن‌ها عاشق معشوق می‌شوند و با مشورت با هم او را از دست عاشق، می‌ربایند:

بایه و برف و چویل، دینشت و دَرَمَه      همه‌شون جَم وایین، بُردن دلبرمَه

(منسوب به خداکرم خان بویراحمدی)

baya vo barf o čavil dinešt o darama

hamašunjam vabiđen borden delbarema

معنی بیت به فارسی:

«چهار گیاه خوش بوی باده، چویل، اسپند و درمه با برف همدستان شدند و یارم را از من جدا

کردند. (منظور کوچ ایل دلبر از گرمسیر به سردسیر است.)»

شاعر در انتظاری دیرینه به دنبال فرا رسیدن زیبایی‌های طبیعت می‌باشد و چنان شیفته‌ی این عناصر است که خواب را فراموش کرده و می‌گوید مگر می‌شود در فصل بهار حالا که انتظار سر رسیده و این همه زیبایی در کنار هم فراهم آمده، کسی بتواند خواب داشته باشد و شبانه‌روز به دیدن اسرار این عناصر در طبیعت سرگردان است:

زُمُزْمِه بَرَف وُ چَوِیل وُ رِنَگ رِنَگ بَرَفُو      وَ صِیَّی گَوَکُ دَرِی تِیَم نِی بَرِه خَو

(همان)

zom zemə barf o čavil o rengarengə barfow

va seyey cowgə daʔi tiyam nibarə xow

معنی بیت به فارسی:

راز و نیاز برف و چویل و زمزمه‌ی آب‌های فروچکیده از برف‌ها و چهچه‌ی کبک در، خواب را از چشمانم ربوده‌اند.

یَاِیْمِی وُرد غزل، مَشْک دم ملاری      پیسین و برف و چویل اوریشم و خاری

(داوری، ۱۳۸۲: ۱۲۳)

Yaðemey vořd ʔazal mašk dam malaria

Piðen o barf o čavil owrišem o xari

معنی بیت به فارسی:

«یادم می‌آید؛ آبادی‌مان، وردمان و آن مشک ملاری که داشتیم. هم‌چنین؛ پونه و برف و چویل و آویشن و خاری که همه را یک‌جا داشتیم و الان حسرت نداشتن آن‌ها را می‌خوریم و این که از آن‌ها، تنها یاد و خاطره‌ای در ذهن مانده است.»

از آن‌جا که گیاه چویل و گیاه خاری، بسیار خوشبو و خاطره‌انگیز هستند. شاعر با گذاشتن این دو در کنار هم به زیبایی شعر افزوده و با جان‌بخشی از آن‌ها سوال می‌کند که چرا دیگر از کوچ ایل در منطقه‌ی شب‌لیز خبری نیست:

چویلِ گَلِی شوژم، خاری پراش‌کفت      پرس و شَوِلیژم کِنیت، ایلِلت و کو رفت؟

(همان: ۱۲۰)

Čavil caley šurom xariy pař-eškaft  
pors va šowlizom kenit ilalet va ku raft?

معنی بیت به فارسی:

«چویل بلندای کوه شورم و خاری پراشکفت، بسیار زیبا و خاطره‌انگیزانند. از منطقه‌ی شب‌لیز برسید که ایل‌های مقیم او کجا رفته‌اند؟» (دیگر خبری از ایل و کوچ نیست)

## ۱۱.۲. گنار

میوه ای باشد سرخ شبیه به عناب لیکن از عناب بزرگ‌تر است و در هندوستان بسیار می‌باشد و شیرین و نازک می‌شود و به عربی آن را سدر می‌گویند و به هندی بیر خوانند. (برهان: ذیل گنار) شاعر لر خود را چون عاشقی به درخت گنار تشبیه نموده است که از دست ناملایمات روزگار بی‌برگ شده، منزوی مانده و همواره می‌نالد. سال‌ها می‌گذرد و در انتظار سرسبز شدن، بارش باران را آرزو می‌کند:

مُو گناری بی‌پَرْم، ریشم زیر بَرده      سال ایسا سال ایرو، بارون وم نَحَرده

(مبارکی، ۱۳۹۰: ۴۳)

Mo konari bi-pařom riřam zir bard  
sal i-yař sal i-rav barun vam naxard

معنی بیت به فارسی:

«من مانند درخت گنار بی‌برگی هستم که ریشه‌ام در زیر سنگی اسیر و سال‌های سال می‌گذرد و قطره‌ی بارانی به ریشه‌ام نرسیده است.»

شاعر از این که بلبل عاشق در فصل زمستان تمام عشق، توان و لانه‌ی خود را از دست داده و

نای پرواز به سویی را ندارد، نمی‌تواند از میوه‌ی درخت گنار استفاده نماید:

مَوْسَم گنار لَه، بلبل پریشون      چالِش باد اییره، طاقتش ز مهسون

(همان: ۴۷)

mowsam konaval bolbol parišun/  
čaleša bad i-bar taqatša zemehsun

معنی بیت به فارسی:

«موقع رسیدن درختان کنار هست و بلبل نیز پریشان حال است. لانه‌اش را باد و صبر و حوصله‌اش را زمستان از او گرفته است.»

## ۱۲.۲.۲. مورد

مورد درختچه‌ای است با بوته‌ای همیشه سبز که گاهی بلندی آن به پنج متر هم می‌رسد و معمولاً کنار چشمه‌ها و رودخانه‌ها می‌رویند. برگ‌هایی تقریباً بین سه تا پنج سانتی‌متر و بسیار خوش‌بو، گل‌برگ‌هایی سفید و میوه یا دانه‌هایی توپی‌شکل و به رنگ‌های سورمه‌ای سیر و سفید و خوراکی دارند. در فرهنگ جمعی مردم این دیار، شاخه‌های مورد را جمع‌آوری کرده و حجله‌ی عروس و داماد را با آن تزئین می‌کردند، تا بوی خوش آن در حجله‌گاه منتشر شود.

یکی از کاربردهای درختچه‌ی مورد در شعر محلی، تشبیه زلف یار به آن است. شاعر با وجودی که دیگر روش تزئین حجله‌ی عروس و داماد از حالت سنتی گذشته و با پیشرفت تکنولوژی و سایر امکانات گرایش به تزئین محصولات مصنوعی فراگیر شده، اما با نگاه طبیعت‌گرای خود رسوم ایلی در قالب تشبیه نمودن پرپشتی زلف یار به موردیادآوری می‌کند:

پَهَلَلِش بَالِی سَرْم؛ حَجَلَه بَهْسِه چِی مُورد  
سَر مازِی تیتِ گَه سایی باغِ هِلْمُورد

(بهرامی، ۱۳۹۰: ۶۷)

pahlaleš baley sarom haĵla: bahsə ĉi murd  
sarə mazey titekoh sayey baġə helmord

معنی بیت به فارسی:



«بر فراز کوه تیت گه و در سایه سار گلایی های کوهی گیسوان یارم به بالای سرم به منابه‌ی درخت  
پرپشت مورد سایه افکنده است.»

### ۱۳.۲. میخک

این گل، بیشتر نشانه‌ی عشق، افتخار، برتری و جذابیت است. «شاعر زلف معشوقه‌اش را هم چون  
بوته‌ای بسیار زیبا و بوی آن را چون میخک تصوّر کرده و به باد موافقی که بوی زلف دلدار را به طرف  
او می‌آورد، خوش آمد می‌گوید و بر این تصوّر است که نه تنها خود او از این بوی مطبوع، مسحور  
است بلکه تمام عالم سرمست زلف یار اویند.» (سیاهپور، ۱۳۹۰: ۳۱۸)

زُلفِ یازمِ کِیکِه چی میخکی و خوشه  
شا بیبا بایِ شَمال که عالمِ زیرِ بوشه

(منسوب به خداکرم خان بویراحمدی)

Zolfə yarom kepacə Ći mixaci va xušə

Ša beya bayə Šamal c –alam zire bušə

معنی بیت به فارسی:

«گیسوی دلدارم مانند خرمی از خوشه‌ی میخک است، شاد بادا وزیدن باد شمال\* که دنیا با رایحه-  
اش عطرآگین می‌شود.»

### ۱۴.۲. کارده

این گیاه در ادبیات استان کهگیلویه و بویراحمد و استان‌های هم‌جوار به صورت کاردین یا کاردیم  
نیز تلفظ می‌شود. هم‌چنین به علف خرس معروف می‌باشد. از آن‌جا که این گیاه خوراکی است ولی  
در حالت خام بسیار تند و تیز و غیرقابل استفاده است. ابتدا آن را ریزریز کرده و سپس از آن آشی  
درست می‌کنند به نام محلی آش کارده که مورد علاقه‌ی مردم این دیار است.

---

\* در استان کهگیلویه و بویراحمد، باد شمالی از سلسله کوه‌های مرتفع دنا و دیگر رشته‌هایش به سوی مناطق پایین-  
تر وزیدن می‌گیرد، مظهر طراوت و خنکی و تداعی بخش اوج قلل دست‌نیافتنی است. (حسینی، ۱۳۸۱: ۶۸)

شاعر لر به دلیل نگاه تیزبینی که دارد، قلب عاشق را به این گیاه تشبیه نموده است و در کنار گیاه چویلی که نام معشوق را به ذهن متبادر می‌کند آورده است. چویل توسط باد به حرکت درآمده، که این حرکت باعث به هم ریختگی قلب عاشق شده که بسیار هیجان برانگیز است:

چویلِ کَرگَمَری بای ایووشَنِیش  
دلِ کُرکارده‌ی تَری، دوور آنجَنِیش

(همان)

čaviləceŋ camari bað i-yowšaniyeš

Delə koŋ kərdey taŋi duvar anŋaniyeš

معنی بیت به فارسی:

«وزش باد عطر خوش، چویل را در کمرکش کوه به حرکت درآورده است. دلِ پسر(عاشق) مانند کارده‌ی سبز و تر و تازه است که دختر(معشوق) آن را تگه‌تگه وریز وریز کرده است.»

## ۱۵.۲. پیدن (پونه):

پونه به خاطر عطر و طعمی که دارد، همواره مورد علاقه‌ی مردم این دیار است. در شعر محلی به خاطر فراوان بودن این گیاه به خصوص در گذشته، دختران و زنان به صورت دسته‌جمعی در کنار چشمه‌ها می‌رفته و آن را می‌چیدند.

شاعر لر در بیت زیر به هم‌نشینی پونه و چشمه اشاره نموده که همیشه وعده‌گاه عاشق و معشوق است. در بیت زیر اشاره‌ای ضمنی از رفتن پسران نموده که اگر با آن‌ها همراه شوند، از روابط عاشقانه استفاده خواهند کرد:

دُورلِ گلون گلون ایرن سِی پیرن  
هرکری باشون بَره سیربوس وُش ایرن

(به نقل از جمالیان‌زاده و برومندی، ۱۳۹۲: ۱۷۴)

duvaral gelun-gelun iran sey piren

har keŋi bašun bera : sir bus vaš iren

معنی بیت به فارسی:

«دختران گروه گروه برای چیدن پیرن (پونه)\* می روند و هر پسری که همراه آن‌ها برود، به او بوسه می دهند.

### ۳. نتیجه

مطالعه و بررسی ادبیات قوم لر اعم از شعر و نثر نشان می دهد که عناصر طبیعی و مناظر و مضامین حاصل از آن‌ها بیشترین کاربرد را در سروده‌ها و نوشته‌های لری دارد. این عناصر شامل کوه‌ها، جنگل‌ها، درختان، گیاهان، برف و باران و... می شوند، به همان سادگی و بی‌پیرایگی طبیعت در شعر شاعر لر بازتاب یافته است. نگاه نوستالوژیک و احساسی شاعران لر زبان به عناصر طبیعت جهت توصیف زیبایی‌های معشوق و خاطرات آنان از کوچ قبیله‌ی معشوق، یادآور حسرت شاعران عرب و به خصوص سوز و گداز امرؤالقیس در هجر محبوبش عنیزه است. گریه بر اطلال و دمن که رسمی کهن و دیرین در ادبیات عرب به حساب می آمد، می تواند در همه‌ی جوامعی که به صورت عشیره‌ای و قبیله‌ای زندگی می کنند، نمود پیدا کند. در ادبیات قوم لر نیز کوچ و مسائل مربوط به آن باعث به وجود آمدن صحنه‌هایی می شود که بی شباهت به رسم اطلال و دمن نیست.

در این میان درختان و گیاهانی هستند که در بازتاب دادن این نگاه نوستالوژیک و احساسی نقش پر رنگ‌تری را بازی می کنند. از این منظر گیاه معطر چویل بیشترین تأثیر گذاری را در بیان رابطه‌ی عاشقانه‌ی معاشیق دارد. این گیاه از یک طرف به عنوان هدیه‌ای که نشان دهنده‌ی اوج دوستی و عشق است، بین طرفین رد و بدل می شود و از طرفی نماد بهار است و بهار فصل عشق و عاشقی در میان افراد قبیله است. زیرا در این فصل کوچ از قشلاق به ییلاق صورت می گیرد و این کوچ باعث آشنایی و دیدار عاشق و معشوق است. توجه به گیاه چویل به اندازه‌ای است که شاعر حتی بعد از مرگ خود نیز از معشوق می خواهد که دسته‌ای از این گیاه را بر مزار او بگذارد. گیاهانی دیگر نیز در این بین وجود دارند که به عنوان مشبه به عاشق و معشوق قرار می گیرند. گیاهانی چون بابونه، چویل و میخک

---

\* پونه در لهجه‌ی لری اکثر کهگیلویه‌ای‌ها به صورت پیرن ولی در لهجه‌ی بویراحمدی به صورت پین یا پین کاربرد دارد.

به خاطر زیبایی و بوی خوش مشبه به معشوق هستند و گیاهانی چون برنجاس و کارده بیان‌کننده‌ی حال نزار عاشق و دل او هستند.

کاربرد درخت بلوط در شعر لری نشان‌دهنده‌ی استقامت و نیرومندی افراد این قوم دارد و نماد عزت و افتخار قوم لر است. درختانی مانند چنار و بید به خاطر سایه‌ی دلکش و آرام‌بخش آن‌ها مورد توجه هستند. درخت بوته‌ای بنگرو نماد بی‌ارزشی و بی‌فایده‌ی در شعر لری به حساب می‌آید.

### کتاب‌نامه

۱. اسعد گرگانی، فخرالدین (۱۳۸۱) **ویس و رامین**، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، تهران: صدای معاصر.
۲. بهرامی، حسن، (۱۳۹۰)، «**تصحیح و تحلیل یاریارهای کهگیلویه و بویراحمد**»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی.
۳. جمالیان‌زاده و برومندی، سید برزو و ندا (۱۳۹۲)، «**بخشی از فرهنگ عامیانه و ادبیات شفاهی کهگیلویه**»، یاسوج: چویل
۴. حسینی، سیدساعده (۱۳۸۱)، «**بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی کهگیلویه و بویراحمد**»، یاسوج: چویل
۵. خاک، عباس (۱۳۸۸)، «**معجزه‌ی سبز طبیعت**»، قم: انتشارات خاکیان
۶. داوری، فریدون، (۱۳۸۲)، «**یک صد سال شعر و شاعری استان**»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
۷. سیاهپور، یوسف (۱۳۹۰)، «**عشق در شعر لری بویراحمدی**»، مجموعه‌ی مقالات همایش ملی و ادب محلی ایران زمین، دانشگاه آزاد واحد یاسوج، صفحات ۳۲۴-۳۱۱
۸. مبارکی دیل، مصطفی (۱۳۹۰)، «**بُنگ شوک (یاریار لری)**»، یاسوج: چویل.
۹. معین، محمد (۱۳۸۴) **فرهنگ فارسی**، انتشارات زوار، چاپ بیست و دوم، تهران.
۱۰. موسویان، سید شاهرخ (۱۳۸۰)، «**کُنه دنا**»، تهران: نقش جهان.